



## فستیوال بین المللی ونیز در بار سینما

میان اولین فیلمهایی که در فستیوال ونیز نمایش گذاشته شده، فقط یک فیلم اثر Brooks جنبه خبری مثبت دارد. Ray در این فستیوال یکبار دیگر هوش و استعداد ذاتی خود را ثابت میکند. در حالی که آثار میلر بور Bauer و جاد Vjda و بلادون Baledon به انتظارات یک نمایشگاه جواب نمیدهند.

### چیزی که میارزد

درجه اول کوششهای ادبی و سینمایی «درشارد بروکس» سازنده فیلم میباشد. در آثار او - روزنامه نگاری و روانپزشکی (مانند یک داستان روی «هولود عربان»)، سناریوهایش (از «تیروی شیطان» تا «جزیره مرجان») و فیلمهایش - همیشه یک کوشش - که بهتر است آنرا یک جنگ ادبی و دمکرات بنامیم - برای آزادی انسانی در مقابل سخت گیریها، بردگیها و کینه پرستیهای اجتناع، وجود دارد.

در آثار «بروس دونام» Barroows  
Dunham مایه تفکر ذاتی سازنده فیلم.

رواک و ونه هادی و کسان دیگر ... (بطور مثال «خوابهای چیه ای») یکی از جالبترین آثاریکه در فستیوال به شما گذاشته شده اثر دبرت رواک، یا از یک ضرب الش گرفته شده که کتاب داستان تمام با آن شروع میشود.

«اگر انسانی روحشای قراردادی زندگانی و عاداتی را که با آنها متاز است طرد میکند، پایه با آگاهی عادات بهتری را جایگزین آنها سازد»

سنداییک جلب توجه میکند بی شک در

یکی از چیزهای جالب توجه و مشخص کننده ی هیجده همین نمایشگاه بین المللی سینمایی اینست که از پانزده فیلم نمایش گذاشته شده در فستیوال، فقط سه فیلم دارای موضوعهای اصیل هستند یعنی موضوع های این سه فیلم آتظوری هستند - که میبایست برای پرده سینما باشند یعنی موضوعها مخصوصاً برای پرده سینما نوشته شده اند.

در حالیکه در آرزو فیلم دیگر کم بسازید بطور آزادانه دارای موضوعهای ادبی یا تاتری، آثار متقدمین مانند شکسپیر، گورکی و دانستایوسکی با ماسرین قابل بحث مانده

در باره مسائل اجتماعی، کهنه پرستی ها، قراردادها و عاقلانه نارسنی که هنوز در بیشتر کشورهای موجود دارند، بر میخوریم عاقلانه را جمع به «Colored Man» در قلمس و سیاهان امریکا، اثر «ارنولد روس» جنبه تعلیلی بسیار صریح و همچنین جنبه سندی بسیار وسیع به خود میگیرد. ولی با این حال نمیتوان گفت که رؤسورهای هولیوود در این نوع قلمسها سدی در پهن نشان دادن کار خود داشته اند بغوی حس میشود که مسائل تازگی در این قلمسها چه از نظر اجتماعی و چه از نظر انتقاری بجای اینکه اندکی روشن شده باشند در هم و متشوش شده اند و اشخاصی مانند «ال فرد. ل. ورت» یا «مارک ریبون» که در باره این پدیده حتی کوچکترین روابط حساس اخلاقی با اجتماعی را نشان نیده مولی قلمس «جیزی که مبارزه» که پایکی از جملات اولین کتابهای چرچیل که میگوید «مسئله آفریقای شرقی مسئله تمام دنیا است» و با تصویب سیاستمداران انگلیسی که جملات بالا را تلفظ میکنند شروع میشود ابتدا ربطی به این گفتار «رس» ندارد که میگوید «مسئله سیاه قبل از هر چیز یک مسئله سفید است و این جنگ در اعیان روح سفیدها نشوونما میکند.»

نتیجه کردن ساساجسی از پدیده اختصاصی «پدیده Kenia» - به سبک پدیده هم مانندش (مسئله ای که باعث ناراضی امریکا است) در قلمس «بروکس» منعی طبیعی خود را پانازگی بیشتری پیدا میکند در این قلمس یکبار دیگر اینکه «مسئله سیاه قبل از هر چیز یک مسئله سفید است» ثابت میشود.

ولی تازگی های قلمس بیشتر از این است و «بروکس» بغوی نشان میدهد که نسبت به پیش آمده های تاریخی معاصرین حس و تائینا نیست و حتی تأکید میکند که دنیا عوض میشود با در حال عوض شدن است.

در حالی که سفید پوستان ملت برتریهای سیاسی و اقتصادی باین راضی نشوند که خود را با سیاه پوستان در یک رویف قرار دهند این قلمس سفید پوست را با این منوجه میسازد که هیچ چیز یک حالت باقی نمی ماند در داستان «هائوری» پند و پتر» میگوید: «یک سفید همیشه در نیروی عظیمه بهتری منسوب میشود و همینطور اگر از منشی قوانین «سنتری و حقوقش را میبرد، در مقابل باو چیزی به عید که میارزد.»

( این جمله ظریف و در عین حال پر منی یکی از ضرب المثلهای آفریقای جنوبی است که اسم داستان و اسم قلمس از آن گرفته شده است. )

**فرار در Pathologique**

معلوم نیست که مقدمین چگونه قاور خواهند بود «رای» Ray را انتشار کننده وقتیکه در فیلش به پیروز دیگر جز شناختن اشخاص فوق العاده، و تیبیک و فالستهای بزرگ بر نیخوریم مثلا قهرمانان او دارای حساسیتهای فوق العاده نظیر آنچه که در استامبال می بینیم میباشد و این حساسیتها شخصیت زنی مانند سورد «Sorel» میسازند که با وجود مرتکب شدن اشتباهات بزرگ و روشن شخصیت او قابل توجه است.

در قلمس «رای» شخصیهای غارق العاده مانند شخصیهای استامبال از یک طرف و شخصیهای کنسای نظیر آنچه با ژاکو و تولستوی میسازند، از طرف دیگر محیط مشغوشی را بوجود میآورند ولی باید در نظر داشت که بقیه موارد و مسائل تشکیل دهنده قلمس بدون فهم و بدون خواست و انصافی ساخته نشده اند مضافاً اینکه اگر توجه داشته باشیم برای بعضی حالات غارسی رای او میتوان یک «روسیلینی هولیوودی» نامید اگر این مسئله نقطه ضعف و اشکالی باشد خود رای آرا تأکید میکند و اظهارات شخص او در باره اینکه خود را خیلی نزدیک به ساندگان قلمسها و مکتب شوراییست پانالیاس می کند بین این امر است.

«قلمسها اینکه موقعیت دیدن آنها را داشته اند مانند (شوهاد دم شهر بی دفاع، او میرنو، دو جاده) برای من به تنه از بیته اصلی در باره روش کاملاً تازه ای دارد بلکه در آن روش مصمم زندگی انسانها را در یک لحظه جسمانی کامل روشن می بینیم ولی اگر به گفتار دیگران توجه کنیم که میگویند «رای هیچ رابطه اساسی نه با استامبال و نه با زندگی شوراییست ندارد نمیتواند داشته باشد» مخصوصاً در این باره وقتی به نظریه «لوکاش» توجه کنیم موضوع بغوی روشن میشود.

اواظهار میکند که «اعتراض و فرار در یک محیطی مانند محیط Pathologie کاملاً تجربی بوده و دارای شکل استریه و در عین حال خالی است» و با این روش واقعیت را که حتی میتواند دارای شکلی نهرشی و روزانه ای باشد، محکوم میکند ولی در عین حال این فرار در Pathologie بهمان اندازه لازم است.

وقتی به توجه رای به «خالی» وقت کنیم و اینکه در آخرین لحظه جزو هیچ چیز دیگری جواب گوی نشود از طرف دیگر از حقیقت دور خواهیم شد اگر خیال کنیم که حرکات اعتراض مرفی کنه کان عقیده ای

میتواند منبع محرکه مثبتی برای مرفی ادبی «حتی سینمایی پانائتری» باشد.

تولینائی که مازور Branb به یک مانکن ورزشی سر بازی میآورد و بر دین نظر من رای میخواهد مرفی کنتمه این نظریه باشد که جنگ نمیتواند خالق ارزشهای خارج از شخصیت انسانی باشد.

و یعنی دیگر جنگ فقط نابود کننده و از بین برنده است و این حالت قهرمانی شخصیتها است که هاهنگ با ارزشهای انسانی موفق میشوند بی رحمی جنگ را مغلوب کنند.

از دیدن قلمس این نتیجه گرفته میشود که منظور از ساختن قلمس محکوم کردن واقعیت روزانه و فهرستی است از طرف رای ولی اعتراض او هیچ نوع نور مول کاملاً انتقاری ای را بوجود نمی آورد و بغوی اشکال است که تا برای او واقعا بظرف «خالی» است و در آخرین لحظه به «هیچ» بطوریکه حالات اعتراضی او نمیتواند منبع محرکه اثری برای مرفی آثار سینمایی پانائتری باشد.

قلمس رای نمیتواند چیز دیگری جز پد بودن، استرافها، و خواهش های به گذشته برگشتن و عقب گرد کردن باشد و خود مرفی «پانائتری» نیز بصورت شرایط انسانی جلوه میکند.

و آن چیز را که در طبیعت تمام شده است مانند حقیقتی غیر قابل تعویض نشان میدهد و بگفته ساده تری واقعیت بدینانه «پانو لوزیک» واقعیت جهانی است.

بهر حال متقد جوان فرانسوی بیشتر اوقات (تا اندازه ای با شکو ترویه) فصل مشترکی میان شخصیهای خلق شده بوسیله رای و شخصیهای آشنای دیگر پیدا کرده است. آنها نیز همان حکایت را نقل میکنند حکایتهای یک شخص سخت گیر که دیگر نمیتواند وجود داشته باشد، پارو اطاو با یک زن که خیلی شدیدتر از خود، خود است و مغلوب هم هست و ضعیف است. پسری مانند آنچه در قلمس «جوانی سوخته» یا مردی نظیر آنچه که در قلمس «پیروزی تلخ» (قلمس پیروزی تلخ که از جنگ در بیان حکایت دارد و ما تاکنون رویش صحبت کرده ایم اثر رای رؤسور هندی است که جایزه دین مار کوی» و نیز را برده است. یعنی جایزه اول را) - که از یک داستان خیلی متوسط زنه هادری گرفته شده در قلمس دیده شدن یک زن که سعی دارد قهرمان «ماژور برانه» را از ناراضی های اخلاقی نجات دهد و سعی در اینکه میخواهد باو به فیهانه که پیروزش یک پیروزی تلخ است» شخصیهای آشنا بهم هست.



(جایزه از پکطرف و از کار انداختن رقیبی خود پسندمانستون لرت از طرف دیگر) مبارزه قهرمانان خلق شده وسیله‌ی «درای» علیه و غول و جادو، با گناهی بسیار سری است که بنظر می‌آید به انسان و به تنهایی او بسته شده است و اتفاق می‌افتد که حتی اوقات وجود زنی باعث زدهای می‌شود که مثل فیلم «پیروزی تلخ» پائو - به قهرمان - روشنفکری و وجدان آگاه می‌دهد و چنین بنظر می‌رسد که در میان تمام این ناراحتیها و شکنجه‌ها فقط آن زن دارای این قدرت است که از تیرگیها بدور باشد.

آیا واقعا بدور هستیم؟ آیا بر عکس آن نیست؟ آیا مبارزه قهرمانان رای احتیالا در یک درام زندگی خود سازنده متکس نشود؟ آگاهی بداشن یک گناه غیر قابل اعتراف و وجود میانجی گیری زنی آیا امیدی برای تعالی آن گناه است؟ این‌ها سه سئوال است که بحث در بساطه آنها موجب بدوازا کشیدن کلام خواهد شد درام زندگی شخصی «درای» اگر وجود دارد در این پدیده موسوم به «پسرای چارونسکی» در برنامه تلویزیون (تئاتر) مجسم می‌شود.

«درای» این نمایشنامه را در بساطه جینزین می‌نویسد:

«او میخواست خیلی از غولها بیکه در او وجود داشتند ازین ببرد ولی تلاش او برای این از بین بردن همیشه کافی نبود و غولها سر از فرمان او باز میزدند و دست هماغذوبیکه در باره رژیمور فیلم «پیروزی تلخ» اتفاق می‌افتد. غولها بیکه نمیخواستند فرار کنند و با نابود شوند در او، بخودش اشکال مختلفی میدهند. حالاتی از ذوقها بخود میگیرند، و دارای ارزش می‌شوند.

مقصود ما در این قسمت بخصوص از زندگی انسانی که در باره اش حرف زده شد یعنی در هم شکستگی و هم شکلی و واقع بینی رئالیست - با یک شکل تائورالیست که بعضی اوقات متزجر کننده و گاهی هم خوشایند هستند.

همانطوریکه میتوان گفت بدو روشن فکری رای خوشایند است.

### حکایات گرمه آور و معجزات موفق نشده

The Story of Esthen Costello که از یک داستان خیلی متوسط (نیکولا مونسا وان گرفته شده) موضوع یک فیلم انگلیسی است

داستان زندگی دختر جوانی را شرح میدهد که حواس بینایی و شنوایی خود را

در یک «شوکه» از دست میدهد و در آخر فلم، حادثه‌ای باعث این میگردد که آن دختر حواس از دست رفته خود را باز یابد این داستان که کسی دارد از «فوق انسانی» به دهیجان انگیز برسد در بعضی از جواب حالت مسخره غلبی شدیدی بخود میگیرد.

(یابد توجه کنیم که او بید می‌لرز یک رای نیست) و این جنبه مسخره در فیلم وقتی زیادتر میشود که «برائری» در نقش یک ایتالیایی خشن و حتی جنایی نمایان میگردد.

داستانهای متاثر کننده از زندگی کزولال هابری فستیوال و نیز بر ساقه نیست باید یاد آور شویم که در سالهای گذشته یک فیلم با اسم «نامه‌های» بویکی دیگر با اسم «جونی بلن» بنمایش گذارده شده بودند که به طبع نتوانست بودند «خستگی آورد» بودند. این فیلمها کاملا از روی قصه انتخاب می‌شوند و برای موفقیت این نوع فیلمها روی ضلع احساساتی جمعیت حساب میکنند.

در فیلم اسن جنبه توسط او بید می‌لرز توسعه پیدا کرده است یعنی استفاده از روانشناسی خوانندگان این نوع داستانها و همزمان با آن روانشناسی بینندگان فیلم و بیشتر پیروان می‌آید اگر بخوانیم دیگر پدیده و صحت های این فیلم را مورد تحلیل قرار دهیم.

دوهمین زمینه یعنی فیلمی در زندگی کره اولالیا (فیلمی متواضع تر و حساب شده‌تر از فیلم میلر که در آن معجزات و مسائل غارق الماره کتر و جوانان انسانی و واقعی زیادتر است) فیلم یوکوسلاوی (فیلم فوردان) اثر «برانکو یاورو» میباشد. در این فیلم نیز از یک دختر کور صحبت میشود ولی او خوشبختانه در اثر مداخله یک صلح خرامی نجات می‌گردد.

مسووع از یک زمینه‌ی گنگ رنده قوت می‌گیرد، یعنی از میل بابتکه با آنها بیکه دارای نفسی جسمانی هستند، اطمینان داده شود، که از آنها غفدی حقارت و بدور کننده که از آنها موجودات عجیب - الغفله‌ی پست سازد، که با آنها مانند دیگران رفتار شود، فقط مردان وجود دارند، کافی است - همه برابریم، همه موجودات انسانی هستیم. نیاید باین توجه کنیم که بگوئیم فیلم یاورو چقدر قشنگ است یا خوب بازی شده است، حتی میشود گفت که خیلی جنبه‌ی مدرسه‌ای و تئوآموزی دارد.

اما در عقب این قیانه‌های بی اطمینان

این کم مابگی تکبیک و گاهی هم روانشناسی بخوبی یک تربیت احساساتی و یک عشق با اطمینان برای انسان و انسانیت حس میشود.

از فیلمهای «معجزه‌ای» متواتر به (یک فرشته در بروکلین فرود آمد) توجه کنیم. فیلمی که ابدأ موفق نیست. که در آن سعی در عقیدین واقعیت و بردن موضوع به یک حالت انسانی شده است. فیلم دیگری که از هر جنبه‌ای که بآن نگاه کنیم متوسط یا حتی بد است و به سئوال این افتخار را داده که در آنجا بنمایش گذاشته شود فیلم اثر «لا در پلا وواجا» میباشد.

در این فیلم ابدأ نمی توانیم بینیم که اسپانیایی‌ها چگونه رنج می‌برند، چگونه خوشحال میشوند و چگونه زندگی میکنند و سازندگی آن از اسپانیاییها و اسپانیاییها خیلی بدور است.

فیلم خوب و واقع اسپانیایی فیلمی است بنام (وحشیها) که از آشفته‌گیها ناراحتی های شدید و ابتعانی عشقهای ممنوع و مرک حکایت دارد. این فیلم اثر «رافائل بلارون» است که از مکر یک سفرعی شده است.

### فیلمهای مستند گو مائر

رژیسورهای این رسته از فیلمها پیر یا جوانان و متعلق بهر کشوری که میخواهند باشند، هیچ فیلم سندی عیب و معتری روی انسان و دنیای امروزی نشان ندارند.

موفقیکه سالها پیش فیلم La regle du jeu برداشته شد، ژان رنوار، می‌نوشت که:

«می‌دانستم یکجا بروم و در دیکه معاصرین مرا می‌باید میشناختند» متواتر این جمله را صادقانه برای نمایش دهندگان فیلمهای سندی در این فستیوال بکار بریم فقط با این تفاوت که آنها نمی‌شناختند این رژیمورهای پیر یا جوان و متعلق بهر کشوری، مثل اینکه معاصرین خود را فراموش کرده‌اند. و «دردی که آنها را می‌باید» نمی‌شناختند.

مثل اینکه آنها خیال دارند در باره آن چیزها بیکه پایه‌ای برای امیدواری آینده است، شک کنند، و انسان حقیقی و معیطی را که در آن زندگی میکند از یاد ببرند.

یک فیلم سندی فرانسوی اثر «ژوز دوکوی» در آن زندگی موسیقی دان بزرگی را که از طرف خود اوحساکت شده است نشان میدهد. و همچنین سعی شده است که تلاشهای موفق شده کار و زندگی هنرمند را در دوره کاملیکه او بآن رسیده است معرفی کند. و همچنین سعی شده است که در زندگی یک هنرمند لحظه‌ای از زندگی

مارا نشان دهد و همین مسائل در یک فیلم سندی ایتالیایی روی زندگانی دانشمند معروف «آرنیکو فرمی» I. Fermi اثر «لوپزی» چشم میخورد که فقط بهت صحیح و دقیق بودن تکنیک و حساسیت موضوعیکه رویش کار شده است این دو فیلم دارای ارزش هستند.

ولی آثاری هم هستند که از شدت سطحی بودن باعث تعجب میگردند مانند فیلم «نوار سفید» اثر «اول پترون»

از فیلمهای ایتالیاییکه میتوان از برای ارزش داشته فیلم «روی بل پرچم سفید در اعتراض است» اثر

فرانکو اریالی و «دینا اسکاربلا» میباشد که از روزهای نهمه شده زندگانی و نیز در سال ۱۹۴۸ حکایت دارد.

همچنین فیلم «انسانهای چادوگران» اثر «دولویچی بازونی» میباشد که اثر با ارزشی می باشد

یک فصل جدا گانه متعلق میشود به آثار «چولیو گوستی» که دو فیلم دکومانتار معرفی کرده است.

و یکی از فیلمهایش بنام (سنگرها و بازی) خیلی خوب تهیه شده است. گوستی جوایست که از دیگران با آینه ترو میا ترافت.

ولی باید با توجه کرد که لافال تازه موتی عمیق تری را دنبال کند

اگر به فیلمهای «سازخانه» اثر فرامی با «دیوید برک» اثر «موتزینو» اینها توجه نکنیم باز هم میتوانیم در لیست فیلمهای معرفی شده ایتالیایی در فستیوال ویر

به یک فیلم دیگر برخوردیم که شاید بتوان آنرا بهترین «قطعه» از لیست ایتالیایی دانست.

و آن فیلمی است روی آثار «مافی» (Mafai) مافی نقاش معروف و معاصر ایتالیایی است اثر «ماسینو مینا»

میباشد که از لحاظ تهیه فیلم نتیجه و موسیقی ای که آنرا همراهی میکند اثر نادری روی

بیننده باقی میگذاورد «میدو» در این فیلم نه تنها رنگ مافی را معرفی میکند بلکه همان اناسیتی را که تا بلوهای هنرمند از آن سر

چشمه میگرد نشان میدهد. برای کلمه «اناسیت» باید توجه کنیم که منظور از آن رابطه است میان هنرمند و زندگی، خصوصیت ضد افراق و دیوانی

می رود او. یک دکومانتار خوب دیگر که میتواند با فیلم «مافی» برای برتری کند فیلمی است روی

آثار «رومای» (نقاش معاصر ایتالیایی) اثر «داجاتی» که دارای ارزش است.

در هر حال این دو فیلم دکومانتار بهت موضوعی ای که رویشان کار شده است خود را بیشتر از سایرین جدا میکنند.

دیگر فیلمی است بنام «هنر بر نارد بوفه» (نقاش معاصر فرانسوی) اثر «اتین بره» که تقلیدی است از فیلمی که «کلزو»

Clouzot از روی یکسوتیپه کرده است.

متنهی با این تفاوت که در شکل هنسی خود بسیار عکس درازای اعدادها و طرافت های بسیار سرد و متوجه است.

اگر از لیست فیلمهای فرانسوی فیلم سندی روی زندگانی «آ. هنکر»

را که دو بار یاد کرد شد خارج کنیم میماند اثر قابل توجهی بنام «اسرار کارگاه» اثر «هانریک دورجایز» و فیلم «محرای امروز» اثر «پیرگوت» که قابل وقت است و در تمام

قسمت اول فیلم بسیار موفق است و لسی متاسفانه خیلی بر ارزش تمام میشود.

دیگر از فیلمهای دکومانتار با ارزش فیلمیست اثر «ژان روش» و «ژیسور» معروف بنام داستان «ان دیوانه» که صحنه است

بسیار دراماتیک از شریفات هنسی در سه ای که از آموزش نین سفید در «گات» از میان مهاجرین سیاه پوست تسویه شده است.

در فیلمهای کوتاه در کومانتار باید گفت که شاید انگلیسیها تنها کسانی بودند که

خیلی شجاعانه زندگی انسان امروزی و مکتبهای اجناسی را معرفی کردند.

اتحاد جماهیر شوروی در این فستیوال بطور خلاصه هیچ چیز تازه ای از لحاظ فیلم های کوتاه و سندی معرفی نکرد.

مکتب با ارزش فیلمهای دکومانتار شورویها این بار فقط شرف آثار غیر ایتالیایی نظریات علمی شده بود. مثل فیلم سندی

«زمین کوهستانی آتش فشانی اثر تا کو نووا» و «ماهیان سالون» نظریات علمی بسیار قدر و دقیق

اثر «موزو» و «پائلی» نظریات علمی روی انسان شناسی اثر «درایت پورت» ولی با این حال در این

فستیوال روسها یک فیلم کوتاه و سندی با موضوع «مرفی» معرفی کردند که دارای جواب قابل توجه است.

اسم فیلم Celkase و همان نام در «دیر» مفرد و بیباکی است که شخصیت او وسیله قلم ماکسیم گورکی ساخته شده است. و

در «سورجوان» «فلیوو» آنرا تهیه کرده است.

Celkase داستان دهقانی است که به شهر آمده تا بهت خود را بیازماید ولی در محیط شهری شخصیت او بلبل و بدودجانی میشود که دیال بول میگرد. یک خانه،

یک گاو و یک قطعه زمین منظور فیلم است. فیلم محیطی را نشان میدهد که در آنجا نا

امیدی انسانی، «الترین» و پست ترین احساسات او، بخود شکل متناثر کنه ای در مقابل

روحش صفت (در گذر میگیرند. «پیرمرد» یک فیلم لهستانی است که

در این فیلم زمان ثابت است. و توسط «ما کلارک» بنسکی «در یک فیلم کوتاه

معرفی شده فیلم مجبوعه ایست که از عکسهای تیر جمیع آوری و تهیه شده و در محیط و

قیافه ای ملو از هم دور است. کشورهای آلمان و آمریکا نیز

فیلمهای سندی و کوتاه متعددی معرفی کرده که تقریباً همه در آمیتوان بی ارزش دانست

بعضی فیلمهای آلمانی از نقطه ای نظر تکنیکی کامل بوده ولی از لحاظ نمایش

بسیار طولانی و با موشکافی غت کنه میباشد یکی از این فیلمهای بی اندازه طولانی از

لحاظ نمایش، فیلمی است بنام «این یکبار دیگر میخندد» اثر «داتزکی» و «جالب

توجه است که این در «ژیسور» روی موضوعی که کار کرده است موفق نشده است که حتی یک

کلمه حرف است بگوید آمریکا در این فستیوال از لحاظ فیلمهای کوتاه و سندی نتوانست جای

مخصوصی را اشغال کند. مثل فیلم «دیوید» از دوستی که در «ژیسور» آن یک ایتالیایی

بنام «ویتور بوگالو» میباشد بسیاری معنی و از آن منبث تر فیلمی است بنام «تاریخ

حقیقی جنگهای داخلی» اثر «ادوارد مارتین» بهترین فیلمی که میتوان در لیست

فیلمهای سندی آمریکا نام برد. فیلمی است بنام «پیر تقال و مردم آن» از سری فیلمهای

«کشور ها و مسرد» اثر «والت دیزنی» که روی جنبه های

طبیعی زندگی کارا کتریتیک مردم، بعضی از نواحی آن کشور تهیه میکنند ولی خانه اش

بسیار سطحی است. در این مقاله سعی شده که بطور خلاصه

انتقاداتی روی بعضی از فیلمها بنظر خواننده گان برسد. در نتیجه فستیوال سینمایی و نیز

فیلمهای «دیروزی تلخ» اثر «لوی اژندوستان» و «شهبازی» اثر «L. Visconti» ایتالیا (این فیلم از داستان «شهبازی» اثر داستایوفسکی اقتباس شده و به صورت

زندگی امروزی نشان داده شده است) جایزه اول و دوم یعنی شیر طلا و شیر نقره

را برده، یک هنرپیشه روسی بعنوان بهترین هنرپیشه جایزه گرفت و فیلم «یک کلاه

پرازدان» از آمریکا خوب شناخته شده فیلم «محل لیا Lila» اثر «دونه کلمر»

از فرانسه خارج از مسابقه نشان داده شده و مورد تحسین قرار گرفت و عدت

خارج از مسابقه نشان دادن آن این بود که در این فستیوال نه کلمر ستد با ست در داشت. پایان